

که از آن جمله ؛ اشعار منتسب به ناصر خسرو علوی است که میگوید: « به آهو
میدهی قوت که بگریز - بتازی میزنی هی بر دویدن » ...

پس چیز تازه ای نیست که ایشان مبتکر آن گشته باشند. "ثانیاً يك اصل را
هم ایشان و هم سابقین از متعرضین از نظر دور داشته اند ؛ که هیچ مصنوعی
ممکن نیست بکنه ذات و صفات صانعش پی ببرد ، اگر کوزه توانست حقیقت
کوزه گر و اوصافش را بشناسد ؛ آقای بهمنی و دیگران هم خواهند توانست
خدا و اوصاف خدا را بشناسند ؛ چنانکه آن حکیم میگوید :

« بعقل نازی حکیم تا کی ؟ ! » بفکرت این ره نمیشود طی ا

« بکنه ذاتش ، خرد برد پی ؛ » اگر رسد خس ، بقعر دریا ا

و چون در خدای متعال صفاتش عین ذاتش هست ، پس همان طور که به
ذاتش نمیتوان پی برد ، به صفاتش هم که از جمله آنها حکمت و دانش است
نمیتوان پی برد . لذا ؛ همان جوابی را که بعضی از فلاسفه با اعتراضات شیطان
داده اند ، این جانب نیز برای تذکر خاطر ایشان بیان میکند و آن این است
که آیا ایشان خدای متعال را حکیم میداند یا نه ؟ ! اگر خدا را حکیم ندانند
منکر بدیهیات ، بلکه منکر وجود و حکمت خلقت خود شده اند ؛ و اگر
خدا را حکیم میدانند و منکر آثار حکمت او نیستند ، در این صورت زهی
بی انصافی است زبان اعتراض بر حکیم علی الاطلاق گشودن ؛ و علاوه ایکاش از
گلستان سعدی نیز استفاده این معنی را کرده بودند که در خصوص حکمت
حق تعالی و اینکه هر کس هر چه دارد لایق همان است و تغییر آن برخلاف
صرفه و حال اوست میفرماید :

« گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک ، از زمین برداشتی »

« آن دوشاخ گاو اگر خرد داشتی آدمی را نرد خود نگذاشتی »

پس ای عزیز! در این دنیا، هم گمیل لازم است و هم خار، هم گاو لازم بوده و هم خر.....

پس بالنتیجه اعتراضات ایشان سوای اینکه حاکی از ك حالک یأس و نا-امیدی و یا غلبه سودا و صفراء است؛ چیزی دیگر نیست و الا باید به ایشان دوستانه تذکر داد که آقای عزیز! دیگر حرف قحط است؟ یا اینکه مضمونی بکر ساخته اید؟! آیا این سخنان در کار گناه صنع الهی تغییری میدهد؟! آیا از این اعتراضات؛ در گردش کواکب و طلوع و غروب آنها و یا در فصول سال و ماه و روز تغییری عارض خواهد شد؟! البته خیر! آیا عوض این اشعار متناقض بهتر این نبود که فکر خود را جمع کرده، لااقل کوچکترین اختراع مفید بعالم انسانیت میکردید؟! و الا اعتراض کردن و آنها تنها به قاضی رفتن، کاری است سهل و آسان و بقول معروف: هر کس تنها قاضی برود خوشحال بر میگردد.

در خاتمه من و دیگران بایستی از آقای مطیعی مدیر محترم کانون شعرا

ممنون باشیم؛ که سعی بلیغ و اهتمام کاملی در اشاعه علوم و معارف دارند.

با تجدید احترامات فائده

« سید محمد قدین »



(۱۷۰)

قم : نظریه آقای دکتر تمدن

« عکس سمت راست »



موضوع جبر و اختیار که سالهای سال در بین بزرگان ادبیات و دانشمندان قدیم و جدید مطرح بوده است تا کنون حل نگردیده و یک سره نگشته بود

زیرا اگر ناصر خسرو فرمود : « خدا یا راست گویم فتنه از تو است » دست تکفیر توده عوام بلند شده و مانع از حل مسئله گردید ، لذا ؛ ادیب دانشمند آقای بهمنی اشعار محا کمه با خدا را سر ائیده و با اینکه منظور مشارالیه شاید اثبات توحید الهی بوده است ؛ مع هذا خواسته است همین طور بیکه تمام مسائل در قرن اخیر حل و تصفیه شده و بشر را از افکار پیچ در پیچ نجات داده است این مسئله هم حل و تصفیه شود زیرا در ظاهر طرفداران محا کمه با خدا زیادند ولی مطالب را در لفافه پیچیده نمایش میدهند ؛ چنانچه بعقیده عده ای از در اویش و فرقه ای از طایفه سوفسطائی برای اثبات اینکه بشر از خود اختیاری ندارد میگویند :

این کیست کنز این دهان سخن میگوید پیوسته ز اسرار کهن میگوید

گوینده اگر منم نه او ، اونه من است ؛ گراواست چرا ز قول من میگوید

در هر حال آقای بهمنی اول قدم برای حل این مسئله را برداشته و اشعار

محا کمه با خدا! را سرانیده و بدین وسیله اعلام گردید تا یکی از ادباء ایران شروع بحل این معما کند؛ این بود که آقای سرهنک اخگر با نظر عارفانه و احساسات و افکار روحانی خود بیچون نامہ را نگاشته و بطوری بامثلہ شیرین و دلپذیر موضوع را حلاجی فرمودند که بس از چندین سال مسئله لاینحلی حل گردید! و رفع نگرانی شد. بنا بر این در درجه اول از آقای بهمنی که با اشعار شیرین خود اعلام موضوع را فرمودند باید تشکر کرد و بعداً از شاعر شهر و ادیب دانشمند آقای سرهنک اخگر که بوسیله اشعار بی نظیر خود موضوع را حل فرمودند باید قدردانی نمود و از همه بالاتر از آقای مطیعی مدیر کانون شعرا که وسیله انتشار و تقویر افکار عامه شدند باید ستایش نمود.

« دکتر تمدن طیب مریضخانه راه آهن قم »



(۱۷۱)

تهران : نظریه آقای محمد جناب زاده

« عکس سمت راست »

نقل از روزنامه کوشش

شماره ۲۶۲ سال سیزدهم مورخه ۲۹ آبان ۱۳۱۴

بیچون نامه اخگر



باید شادمان بود ؛ که غزلسرائی و شعر ، بطور کلی ادبیات ، از آن صورت
یکنواخت و مبتذل ، که مضامین محدود و اصطلاحات محدود داشت و همیشه يك
سلسله تشبیهات مورد نظر بود ، بیرون آمده و باد صبا از بردن پیام به بار آسوده
شده و دیگر عاشق دلخسته دنبال ساربان گریه و زاری نمیکند و بجلد سگ پاسبان
نرفته ، تا در آستان دوست راه پیدا نماید !

حدیث لیلی و مجنون ، وامق و عذرا ، یوسف و زلیخا ؛ گوشه‌ها را خسته
کرد و فریاد و ناله آنان دلها را در قرون پیشماری آب و کباب نمود ، دیگر
بس است ، این طرز فکر و این نوع خیال پروری ، مانند سایر عادات دوره
تاریک تاریخ از میان رفت ، و افکار نو و شاداب در میان نسل جوان و دانشمند
ظهور نمود ، بتدریج با این نوع چکامه ها ؛ که وطنی و حماسی و فلسفی است
و اثر فکر شعرای جوان است ، مصادف میشویم و بایستی به رشد این فکر
تبریک بگوئیم ، نمونه یکی از آنها بیچون نامه اخگر است .

چنانچه در دیباچه این دفتر کوچک ؛ که از نشریات کانون شعرا است ،
اشعار شده ، یکی از ادبای شیراز ، آقای بهمنی منظومه‌ای بنام محا کمه با خدا ؛

سروده و در اسرار خلقت نظریاتی ابراز داشته است ، آقای سرهنگ اخگر عضو انجمن ادبی شیراز در جواب آن منظومه پاسخ نغز و نیکو داده اند .
 برای طبع پروران و دانشمندان ، مطالعه این دو موضوع شیرین و خواندنی است ، زیرا در نخستین مرتبه تغییر فکر و ذوق و توجهی که به حقیقت شعر و ادب شده است ، نشان میدهد و از حیث موضوع هم دارای نکات فلسفی است و تقویت این روش از طرف نامه کانون شعرا و پرورش ذوقهایی که از تقلید و جمودت پاک است پسندیده و قابل تحسین است .

« جناب زاده »



(۱۷۲)



تهران: نظریه آقای جعفر (جهان)

لیسانسیه در علم حقوق و وکیل دعاوی

«عکس سمت راست»

اشعار آقای بهمنی فوران احساسات

شاعری است که بر اثر فشار زندگی منجر

بسرکشی روح شده است. من نمیدانم آیا دلائل متقن سرهنگ ادیب آقای

اخگر که جنبه مذهبی آنها غلبه دارد تا چه اندازه ممکن است از تأثیر یک

روح آشفته و اشعاری که قطعاً بر اثر سختیهای زندگی سروده شده است

بکاهد؟ آیا نمیتوان تصور کرد که صاحبدلانی خسته خاطر و شکسته دل چون

بهمنی فریفته پاکی و سادگی ریزشهای بهمن شده با جمع آوری و حفظ آنهااز دستبرد اخگر محفوظش دارند؟ و خداوند نیز که بخشنده ترین بخشندگاناست بملاحظه ناچاری و فشاری که محرک بهمنی در سرودن اشعار بوده است

در محکمه داد خود فرمان به بیگناهیش دهد؟

در هر حال هسته اشعار آقای بهمنی و جواب آقای اخگر همان نزاع

قدیم بین طرفداران جبر و اختیار است.

موضوع جبر و اختیار گذشته از قسمت مذهبی (حکمت الهی) در علم

معرفت الروح و فلسفه موافقین و مخالفین دارد که استدلالات اینان بکلی با

حکمای الهی جداگانه است و چون بنده و امثال بنده دارای شرایطی نیستیم

و برای ورود در میدان جدال دانایان مذهب لازم است ، بنابراین بهتر اینست که آن میدان را واگذار باهش نموده و متوجه میدان دیگر یعنی مبحث فلسفه حقوق جزاء و علم الروح بشویم .

جبر یون که بفراسه معروف به « دترمینست » (Déterministes) هستند خود دو دسته اند دسته اول صرفاً در رشته علم الروح بحث کرده و دسته ثانی از لحاظ مسئولیت مجرم سخن میرانند . اولیها میگویند : یکی از اصول مسلمة عقل و منطق اینست که هیچ معلولی بدون علت نیست بنا بر این با وجود این اصل چگونه ممکن است تصور آزادی در عمل نمود ؟

همه میدانیم که علوم ریاضی و فیزیک از علوم ثابتة ای هستند که جواب هر یک از فورمولهای آن علوم همیشه ثابت و لایتغیر است ، علت پیدایش فصول توالی روز و شب ، وقوع خسوف و کسوف حتی ظهور و کشف ستارگان ، بر روی میانی ریاضی و هیئت بقدری روشن و مسلم شده است که کافی است در علت و معلول بودن حوادث جهان ذره ای تردید نکنیم ، حقیقتاً کشفیات و اختراعاتی که روز بروز هویدا میشوند برای اعتقاد باین حقیقت که موجودات و حوادث طبیعت نیز همه بر اثر یک علت معین و ثابت بوجود می آیند کافی است ، زیرا ؛ طبیعت و جهان نیز مانند همه چیز پیر و اصل کلی (علت و معلول) هستند و وقتی که همه موجودات را تابع این قاعده دانستیم آیا ممکن و معقول است که انسان یعنی یکی از اجزاء ناچیز و کوچک طبیعت را از شمول آن قانون مستثنی بدانیم ؟

همانطوریکه ترکیب میزان معینی از بخارهای « اکسیژن » و « هیدروژن » تولید آب مینمایند همانگونه نیز ترکیب مواد مخصوصه در یک شرایط معین از حرارت تولید سلول حیاتی کرده بالاخره انسان را بوجود آورده است وقتی

که پیدایش وجود انسان بر اثر قواعد ثابت طبیعی مسلم گشت ، اعمال و حرکات او نیز معلول علل معینی است از قبیل نتیجه ساختمان وجودی و محیط پرورش و اثرات سلسله پدران و پدران بزرگ .

همانگونه که بخار با حرارت معینی تولید شده و تبدیل به ابر گردیده سپس با شرائط مخصوصی تبدیل به باران میشود و بالاخره گیاه را میرویانند همانگونه انسان نیز مانند یکی از اجزاء کوچک کارخانه عظیم طبیعت مصدر اعمال و رفتار است که بهیچ وجه اراده او در حدوث آن حرکات مدخلیتی ندارد بالاخره اگر ممکن است که انومبیلی بدون بنزین و يك قوه محرکه معینی با سرعت معینی بخودی خود حرکت کند ؛ میشود باور نمود که انسان نیز بدون يك محرك و قوه خارجی معینی مبادرت به افعال معینی نماید . بنابراین مسئولیت کارهای صادره از انسان چه بد و چه نیک با او نیست ، و برای کشف علت صدور يك عمل از شخص کافی است که در محیط پرورش و عادات و اخلاق پدران و آب و هوای محل زندگیش کاوش نمود .

دسته دوم : یعنی جبر یون فلسفه مجازات که معروف به (آتروپولوژیست) (Anthropologistes) میباشد و سر دسته آنها « لومبرزو » (Lombroso) دانشمند ایتالیائی است برخلاف گذشتگان که در آثار مترجمه از جرم در جامعه بحث نموده و مسئولیت مجرم را در نتیجه قبول آزادی عمل مسلم میدانستند ، با مطالعه در شخص مجرم منکر آزادی عمل او گردیده بالنتیجه منکر تأثیر مجازات و عادلانه بودن آن شدند قبل از (لومبرزو) « دکتر گال » دانشمند جامعه شناس آلمانی (۱۸۲۸ - ۱۷۵۸) با مطالعه در جمجمه عده زیادی از مرضی و مجرمین باین نتیجه رسید که هر يك از تمایلات و احساسات ما در قسمت مخصوصی از مغز متمرکز است و از این نقاط اعصابی در سطح جمجمه

منبسط گردیده و برآمدگیها و حفره هائی تشکیل میدهند که سهولت ممکن است غدههای احساسات نیک و بد را تمیز داد و حتی با عملیات جراحی موفق به تغییر اخلاق يك شخص گردید .

(لمبرزو) و پیروان او که عده زیادی از استادان و علمای حقوق ایتالیا هستند بطور علمی تر و دقیق تری مجرمین را تحت بازرسی قرار داده و بالاخره باین نتیجه رسیده اند : که مجرمین يك تیپ و دسته مخصوص هستند که نه از لحاظ جسم و نه از جهت عادات و احساسات بد دیگران شبیه نیستند و بهمین جهت نمونه هائی از جانیهها تشکیل داده و معرفی نمودند .

مطالعات این کتب يك باره افکار علمای حقوق جزا را منقلب نموده و عقیده آنها را به آزادی عمل فاعل جرم متزلزل ساخت ولی نیایستی با قبول تجارب این دسته نیز مطلقاً منکر آزادی عمل انسان شد ، چه پیروان مکتب (لمبرزو) بالتبجیه قائل به پنج دسته از جانیهها گردیدند که عبارت از : جانی بالذات - جانی معتاد - جانی احساساتی - جانی اتفاقی - جانی دیوانه باشد .

منطقاً در جانیههای بالذات و جانیههای دیوانه میتوان منکر آزادی در عمل شد و در مجازات سایر جانیهها بایستی اوضاع و احوال وقوع جرم و آزادی و اختیار مجرم را در نظر گرفت و به نسبت محدود بودن آزادی در مجازات گناه کاران قائل بتخفیف گردید . گرچه بسی مشکل است که آقای بهمنی را در

جزء نمونه های مذکور در فوق بشمار آورد ، ولی ؛ اگر آقای سرهنگ اخگر موفق به چنین شاهکاری شدند ، من خیال میکنم بهمنی در جزء دسته ای باشد که فطرت ، سائق ایشان بارتکاب عمل است و در اینصورت نیز آقای اخگر

حق انتقاد و مجازات را از خود سلب نموده اند .

(۱۷۳)

تهران : نظریه آقای ابوالفضل (حاذقی)

« عکس سمت راست »

بقدر عقل خود هر کس سخن گفت

این مثل مشهور است که : هر کس تنها بقاضی رود خوشحال برمی گردد ! گاهی در زندگی بمسائلی برخورد میکنیم ، که چون در ترازوی خرد آنها را می سنجیم ، آنقدر کم وزن است که نهایت شگفتی را دارد ! راست است که بقول معروف : دنیا جنگل مولی است و بنابراین نباید از دیدن انواع جور بجور و گوناگون در آن تعجب نمود ؛ ولی با وجود این پاره ای از اوقات مشاهده بعضی از آن انواع آن اندازه شگفت انگیز است که تعریف نمی گنجد !

وقتی جزوه بیچون نامه بدستم رسید ، دقیقه ای چند با غور و تأمل بخواندن آن گذرانیدم ، افکار و خیالهای بسیاری از برابرم گذشتند ، با خود میگفتم : آقای ع . ح بهمنی ؛ که نیک نظری ناشر محترم این جزوه ، آقای حسین مطیعی او را یکی از شعرای شبراز شناسانیده است ، کیست ؟ و عنوان محاکمه با خدا ؛ برای چند جمله با بست و زن و قافیه برای چیست ؟

صرف نظر از اینکه عرصه سیمرخ جولانگه مگس واقع شدن ، و مور ضعیف و ناتوان دعوی مقام سلیمانی نمودن ، به پیشگاه عقل و عرف بغایت ناپسند است ؛ از اصل ، بکار بردن کلمه محاکمه ، در این مورد بکلی بی مورد ، و بدون نیاز بذکر جهت آن ، نزد همه خوانندگان گرام آشکار است .

نخست باید دید که آیا هنرمندی انسان در این است که آنچه را جلو خود می بیند بی تامل سخنان چند بهم بافته و خود را نانوای نشان دهد، و یا بعکس آدم هنرمند آنکس است که در این موارد دامن همت بکمر زده، و بدستبازی خرد و دانش در جستجوی شناسائی حقیقت آن بر آید؟

اگر کسرا چشم دل بینا نباشد؛ و در کارهای آفریننده دانا و توانا، که سرا پا بدیده بینایان حکمت محض است، تبعیض بیند و آفرینش گوسفند و گریک را خلاف صلاح و صواب شناسد؛ و از نوامیس کون بی اطلاع بوده از این رو گرفتاری فرزندان را به زشتکاری پدران خود بیجا داند. و وجود شب تاریک را بپدی تلقی کند، و خلقت زشت و زیبا را ظلم پندارد؛ و کارهای خدا را همه چون کار خود و یا بقیاس دیگران ریائی و برای خود نمائی فرض نماید؛ و با بافتن از این قبیل رطب و یا بسها زبر و زبر کردن گیتی را بخدا پیشنهاد نماید، آیا بردامن کبریا و جبروت خدائی گردی خواهد نشست؟

هر چند گوینده این چون و چراها؛ که بنا بگواهی تاریخ؛ بهیچوجه تازگی نداشته و هم عمر دنیای پیر است، در پایان گفته های خود و بگفته آقای مطیعی ضمن عذر بدتر از گناه برای رفع مسئولیت، خویشتن را فاقد اراده شناسانیده و در جمله بالاتر درایت را از خود سلب نموده ولی با اینهمه چون خوب و ارسی شود؛ نمیتوان سخنان او را آن اندازه منشاء اثر تشخیص داد که نیازمند پاسخ نباشد!

اینجا است که باید از سخن سرای دانش دوست و فضیلت خواه، آقای سرهنک اخگر در برابر بروز همت و اقدام بر رفع شبهه وی، شکر گزاری نمود، زیرا چنانکه خوانندگمان حقیقت جو می بینند؛ این ادیب

فرزانه بالحنی بسیار متین و آمیخته با ادب، که یکی از خصائص شخصی ایشان است، و با بیانی سراپا حکمت و دلچسب و دلنشین، گفته‌ها و اعتراض‌های او را پاسخ فرموده‌اند و گمان نمی‌رود هر کس را که بهره‌ای از خرد بوده و غرض و خصوصیتی نباشد، با خواندن هر دو اثر و توجه به نکته‌های باریک و مثالهای شایسته پاسخ، کمترین شبهه‌ای در دل ماند.

بگفته‌مشهور: آدمی در زیر زبان خویش پنهان است، و فرموده خود آقای سرهنک اخگر: هر کس بقدر عقل خود سخن گوید، و بنابراین سخنان هر دو گوینده در عین حال هم معرف دانش و بینش و عقل آنها است؛ و هم آشکارکننده این اصل که: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

این را هم نگفته نگذارم که آقای بهمنی موقع سرودن دو شعر بالای عکس خود، باز در اشتباه خود باقی و از همای جهان گنج بوده؛ و بر روزگار تفوروا داشته، و از این اشتباه بالاتر گمان کرده است که: نظم و خط و عکس او، بعکس خود او، پایدار میماند! در صورتیکه، طاق آزمایش و تجربه‌ای که در دست است و فرموده آفریدگارتها چیزهای سودمند و نافع بحال مردم است که بر روی زمین مانده، و چیزهای باطل بزودی از بین می‌روند؛ (۱) چون طول سخن نارواست با اشاره باین مطلب که بفرض صحت انتساب آقای بهمنی بشیراز؛ یعنی همان سرزمینی که پروراشده هزاران دانشمند و حکیم و ادیب و در عین حال خداشناس است، تنها یکغزل و یا یک قصیده استاد سخن سعدی، یکی دیگر از فرزندان آن آب و خاک؛ که در عظمت حق و بیان اسرار خلقت سروده است؛ کافی است که جبران گفتار آقای بهمنی را بنماید.

شهریور ۱۳۱۵ «ابوالفضل حاذقی دبیر ادبیات»

(۱) و اما ما ینعم الناس فیما کت فی الارض و اما الباطل فیذهب جفاء

(۱۷۴)



نظریه آقای محمد حجازی (مطیم الدوله)

«عکسست راست»

آن دل سنگی که از آتش درون خود مشتعل
 نباشد و از ریش و درد دلها دایم خون نریزد
 دل شاعر نیست. آن چشمیکه زاری پروانه
 را در تسلیم جان بمرغ بیداد ندیده، آن
 گوشیکه ناله برگ زرد را در جدا شدن از مادر نشنیده چشم و گوش شاعر نیست
 آیا میشود سوز بهمنی درون اخگر را نشوریده باشد؟ آیا ممکن
 است قغان جانگدازیکه از جان بهمنی برخاسته تارهای دل شاعر را نلرزاند
 باشد؟ اگر اخگر شاعر نیست پس این همه شعر خوب را که سروده؟
 باور نکنید شاعر خواسته باشد پاسبانی خدای بزرگ مسکینی را از این
 در گناه بگرداند، این همان دستگامی است که در عالم نامحدود نمیگنجد!
 چه جای ترس است که دستی بکوتاهی فکر ما این آستانرا بیالاید!
 گمان میکنید اگر دهان فرزندبیرا که پیش پدر شکایت و بی ادبی میکند
 بشکنیم به پدر خدمتی کرده ایم؟ بخدا که ما هر چند باندیشه نارسای خود
 خدا را کوچک کنیم و شبیه بخود بسازیم از پدری مهربان کوچکتر نخواهد بود.
 اما دواي طفلی که از شدت درد بی تابی میکند گاهی هم تندی و عتاب
 است، تا یکدم خیالش از درد جان بر گشته از حیرت بی مهربی و وحشت بی کسی
 و نینچرا فراموش کند اولی بعد از آن باید به ازو پرداخت، البته خاطر اخگر
 در بی درمان است و بزودی چاره بیماریهای ما را در ترانه ای شور انگیز
 و جانتزا خواهد آورد. مهرماه ۱۳۱۵ «محمد حجازی»

(۱۷۵)

تهران : نظریه

جناب پرنس ارفع الدوله دانش

آقای بسیار محترم ! سابقاً ایرادات آقای بهمنی را بکارهای خداوندی و جوابهای آقای سرهنک اخگر را لطفاً به بنده آورده بودید و بدقت خواندم . اول دفعه نیست که خاکبان به پدید آورنده خود : خلاق زمین و آسمان ایراد گرفته و بمقام مجادله برآمده اند . منتهی بعضی عبارات سخت و بعضی ملایم بوده . اشعاری را که به ناصر خسرو علوی نسبت میدهند البته در نظر دارید و چند بیتش را در اینجا نقل میکنم :

« خدایا زاست گویم فتنه از تست ولی ، از ترس نتوانم جفیدن »

« اگر ریگی بکفش خود نداری ؛ چرا بایست شیطان آفریدن ؟ »

« به آهو میزنی هی هی ؛ که بگوریزا به تازی میزنی هی ، دردویدن ! .. »

آنهاثیکه قدری ملایم تر از خدا گله گذاری میکنند میگویند : ای خدا ! چرا

به بنده عاجز نظر نمیا فکنی ؟ شکایت زیر دستان از بزرگان اختصاص بدستگاه

خداوندی ندارد ، چنانکه همین خاکبان را در نظر بگیریم گمان دارم در عالم نو کوی

نباشد که به آقای خود ایراد نگردد و اعمال او را مقرون بصواب ندانسته بداند

و گاهی هم او را مسخره نکنند و کمتر مژغوسی پیدا میشود که کرده های رئیس

خود را مورد بحث قرار ندهد . خوب بخاطر دارم که در مأموریت تحدید



جناب آقای پرنس ارفع « رضای دانش » با مجسمه خود
در موزه دولتی موناکو در سال ۱۳۱۴ شمسی

حدود خراسان و «آخال» که چهار سال در کوه و صحرا چادر نشین بودیم و چادر نو کرها بچادر آقابان بواسطه ناامنی آن سامان خیلی نزدیک بود، يك روز عصری نو کرهای اعضای کمیسیون در چادر نو کر من جمع شده، غافل از اینکه من بدون خبر بچادرم آمده، روی تخت سفری دراز کشیده، گفته‌های آنها را می‌شنوم. با حرارت تمام هر يك به اعمال و حرکات ارباب خود ایراد می‌گرفتند و مسخره می‌کردند! یکدفعه «عین‌علی» جلو دارم که از طایفه شاهسون اطراف کوه سهند و عوام صرف و بیسواد بود و غیر از تبار کردن اسب چیز دیگر بلد نبود گفت: آخرای مسلمان! کسی نمیرسد این ارباب من که يك کدوی زرد زمستانی بیش نیست که سروه آنرا سوراخ کرده؛ اسمش را میرزا رضا خان گذاشته اند و جو دو اسب را نمیتواند قسمت کند چرا باید آقا باشد و من نو کر!؟....

پس از رفتن نو کرها چون «عین‌علی» در کار خودش خوب مواظبت میکرد خواستم خیالش را آسوده کنم و باو بفهمانم که چرا او نو کر من شده صدا کردم و سؤالات ذیل را از او نمودم،

نگارنده: - چند سال داری؟ عین‌علی: نمیدانم، در نزد ما شاهسونها کسی نمیداند چند سال دارد! تاریخ در نیاورده ایم جوانیم، ریش که در آوردیم تاریخ سیاه است (کبشی)، وقتیکه موهایمان سفید شد پیریم!...

- از کجای آذربایجان هستید؟ از شاهسونهای اطراف سهند.

- چه زبان میدانی؟ غیر از زبان ترکی زبان دیگری نمیدانم.

- خواندن میدانی؟ خیر!

- چند سال است در غربت هستی؟ دو سال بیشتر نمیشود، من از رعیت‌های آصف الدوله شاهسون بودم، والی خراسان مرا تازه نزد ایشان فرستاده بودند که

معذور شد (معزول) او که رفت من مریض شدم ماندم در مشهد. وقتیکه شما آنجا آمدید یکی از تبریزی‌هایی که مرا میشناخت نزد شما آورد و بقدری بر من از دوری اقوام بد میگذرد که با خود تصمیم گرفتم از ماهانه خود قدری پول جمع کنم و خود را با اقوام برسانم و نزد شما هم نیمه‌انم خواهم رفت نان گرم و پنیر تازه و بونه کنار جویبارها را با هیچ چیز دنیا عوض نمیکنم؛ گفتم: «عین‌علی» تمام اینها را خوب گفتمی اما من که اینقدر محبت با تو دارم نمی‌خواهی در این سفر دو سال نزد من بمانی؟ نان گرم و پنیر تازه در میان عشایر «زعفران‌لو» و «شادلو» و «تراکه» جعفر بای‌لو» و عشایر کلات نیز پیدا میشود و بونه هم در جویبارهای نزدیک چادرهایمان پیدا خواهد شد باز هم راضی نیستی و میخواهی بروی؟

من (۱۱) سال در غربت با امراض مختلف سازگار شده چندین زبان آموخته‌ام که یکی از آنها زبان روسی میباشد و برای همین زبان روسی دولت مرا به اینجا مأمور کرده بمن مواجب میدهد و من برای شما ماهانه قرار داده‌ام. گفتم: حالا فهمیدی که چرا پیش من هستی؟ گفت: هر چه از من پرسیدی جواب دادم ولی یک چیز را نمیفهمم! گفتم: آن چیست؟ گفت: زبان روسی فایده‌اش چیست؟ گفتم: عین‌علی! صاحب اختیار «رئیس کمیسیون» زبان روسی نمیداند و (بولکونیک) رئیس کمیسیون روس هم زبان فارسی نمیداند، کار من اینست که گفته یکدیگر را بهم حالی نمایم، قدری فکر کرد و آخر جوابش این شد. گفت: آقا مرا بکش! منکه نمیتوانم بفهمم چرا آنها زبان فارسی حرف نمیزنند که سرکار صاحب اختیار بفهمند و بشما زحمت ندهند.

حالا آقای من! هر وقت «عین‌علی» بفهمد که چرا برای ترجمه بمن زحمت